

اون شخص با صدای پر قدرتی گفت (من اونی هستم که به اسم خدا میشناسیدش)

با تعجب به اون نگاه کردم و گفتم (خدا؟)

اون شخص گفت (اسم من "مولونگو" هست من بر تمام دنیا ها حکم فرمایی میکنم)

با احتیاط گفتم (اسم من هم کالم هانته و از دیدار شما بسیار خوشبختم)

مولونگو به نرمی گفت (لازم نیست خودت رو معرفی کنی من از تمام زندگیت باخبرم)

من که تعجب کرده بودم از او پرسیدم (ببخشید جناب مولونگو برای چه من به اینجا آمدم؟)

او با نگاهی خیره گفت (تو در دنیای ۱۲۳ مردی !! من تو رو به اینجا آوردم که به تو زندگی ای تازه و جدید ببخشم!)

با تعجب گفتم (میدونم مردم . ولی الان گفتید میتونم دوباره زنده بشم؟ و قضیه دنیای ۱۲۳ چیه؟ مگه دنیا های دیگه ای هم وجود داره؟)

او خنده ای کرد و گفت (میدونم که سوال های زیاد داری بیا به ترتیب به اونها جواب بدیم)

(خب در رابطه با سوال اولت بله میتونی دوباره در یک دنیای دیگه از نو متولد بشی و در رابطه با سوال دومت حدود ۹۰۰

دنیا وجود داره که دنیای تو دنیای ۱۲۳ است)

مولونگو بشکنی زد و یک پنجره باز شد که در آن چهار عدد (۱۲۹ ، ۸۴۲ ، ۸۶ ، و ۱۲۴) قرار داشت

بعد رو به من کرد گفت (خوب حالا میتونی از یکی از این چهار تا دنیا هرکدوم که دوست داری رو انتخاب کن تا من تو رو به اونجا بفرستم)

من با دیدن اعداد به فکر فرو رفتم و بعد از چند لحظه گفتم (ممکنه ویژگی های هرکدوم از دنیا ها رو بگید ؟)

مولونگو گفت (بله ؛ دنیای ۱۲۹ تقریبا شبیه دنیای ۱۲۳ هست فقد حدود ۱۰۰۰ سال بعد تر _ دنیای ۸۴۲ هم تقریبا مال ۱۰۰۰۰ سال قبل دنیای ۱۲۳ هست _ دنیای ۱۲۴ هم فرقی با دنیای ۱۲۳ نداره ولی دنیای ۸۶ کلا فرق داره در این دنیا هم جادو وجود داره هم هنر های رزمی و همچنین بغیر از انسان ها موجودات دیگری مانند آندد ها که ضعیف ترین موجود هستند و موجوداتی مانند شیاطین که جزو قویترین موجودات آن دنیا هستند)

با شنیدن ویژگی های دنیای ۸۶ به وجد آمدم زیرا من خیلی به جادو علاقه دارم .

مولونگو که متوجه حالت من شد گفت (تو میتونی به عنوان هرکدوم از این موجودات دوباره متولد شی . فقد به انتخاب خودت بستگی داره)

حالا اشتیاقم بیش از پیش شده بود .

بعد از چند لحظه فکر کردن رو به مولونگو کردم و گفتم (من

میخواهم به عنوان یک موجود خیلی قوی وارد دنیای ۸۶ بشم (زیرا دیگر نمیخاستم خفت های گذشته را به عنوان یک موجود ضعیف دوباره تجربه کنم مولونگو گفت (مشکلی نداره . فقد یک شرط وجود داره که اگه اون رو بپذیری میتونی به دنیای ۸۶ بری)

کمی شکه شدم و گفتم (چه شرطی ؟)

مولونگو گفت (در دنیای ۸۶ پادشاه شیاطین در حال نابود کردن تمام آن دنیا است . من از تو میخام که جلوش رو بگیری و وقتی که تونستی جلوی اون رو بگیری من دیگر کاری با تو ندارم و تو میتونی هر جور که بخای زندگی کنی . و نگران نباش من تا حدی که بتونم کمکت میکنم)

وقتی اسم پادشاه شیاطین آمد کمی از رفتن به دنیای ۸۶ ترسیدم ولی من یک زندگی جدید تو دنیایی که تمام چیز هایی که دوست داشتم در آن وجود داشت میخاستم پس تمام اراده خودم رو جمع کردم و بدون ترس گفتم (مشکلی نداره من رو به دنیای ۸۶ بفرست)

مولونگو که انگار از حرف من خوشحال شده باشد گفت (عالیه . پس وقتی در اون دنیا به سن ۸ سالگی رسیدی دوباره همدیگه

رو میبینیم)

(و البته من کمی از دانشی که لازم داری رو همین الان بهت میدم و همچنین چند توانایی کوچیک)

او دستش رو روی پیشونیم گذاشت و ناگهان نوری تابید و بعد از خاموش شدن نور اطلاعات کمی درباره دنیای ۸۶ به ذهنم وارد شد

سپس مولونگو گفت (دیگه وقت رفتنه)

فضای اطرافم کم کم تار شد و چند لحظه بعد صدای گریه کردن کودکی تازه به دنیا آمده شنیده می‌شد.

کمی طول کشید تا فهمیدم که این صدا صدای گریه خودم هست و وقتی چشمانم را باز کردم زنی زیبا با مو هایی قهوه ای و چشمانی با رنگ قهوه ای تیره داشت را دیدم که مرا در بغل خود نگه داشته است

او رویش را به سمت زنی که روی تخت نشسته بود کرد و من توانستم آن را ببینم

اون زنی بسیار زیبا بود که زیبایی با مو هایی طلایی و چشمانی آبی که شکل مردمک آن کمی عجیب بود را دیدم که زیبایی زن که مرا بقل کرده بود در مقابلش هیچ بود .

زنی که مرا بغل کرده بود گفت (بانوی من تبریک میگم شما صاحب یک پسر سالم شدید)

زن با خوشحالی به من نگاه کرد

در همان لحظه بود که در باز شد و مردی خوش قیافه وارد اتاق شد و مردی خوش قیافه با موهایی قرمز و چشمانی به سرخی آتش با همان مردمک عجیب وارد شد .

او با دیدن من رو به مادرم کرد و گفت (فرزندم پسر یا دختر؟)
فهمیدم که او پدرم هست .

زن با خوشحالی گفت (بهت تبریک میگم عزیزم اون یک پسر
سالمه)

مرد خوشحالی شد و به سمت آمد و مرا از زنی که بغلم کرده بود گرفت و با مهربانی بهم خیره شد و گفت (من اسم تورو
آیکان میزارم چون موهای سفید و چشمان سفیدت مثل ماهه و
همچنین به معنی نجیب و اصیل)